

هو العليم

بررسی مانعیت مرض یا مریض داری برای واجب مطلق

نقش مسئولیت نسبت به بیمار در تحقق تکلیف شرعی

سلسله دروس خارج فقه - کتاب الحج - موانع حج و انواع آن - جلسه نود و دوم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

بحث راجع به موانع استطاعت بود؛ البته موانع استطاعت مشخص است و آنچه که در روایات آمده است، مواردی است که طبعاً، بالإصالة و بالطبیعة می تواند مانع از تحقق استطاعت شود.

مرض و ممرض بودن از موانع استطاعت حج

یکی از آن موارد، مرض است؛ حالا چه بلاواسطه یا باواسطه؛ یعنی فرقی ندارد که فرد مکلف مریض شود، یا اینکه نسبت به مریضی که از اقربای نزدیک است، ممرض، متعهد و مسئول باشد؛ یا حتی نسبت به فرد دیگری که متکفل او است، گرچه از اقربا نباشد، مثلاً مکلف، امور برادر ایمانی خود را به عهده دارد و او الآن مریض شده است و شخص دیگری را غیر از او ندارد. این مسئله هم می تواند مانع استطاعت باشد! از نظر شرعی این طور نیست که ما بگوییم: «فقط آنهایی که تحت تکفل و عائله انسان هستند، مثل پدر و مادر یا زن و بچه، می توانند جنبه مانعیت داشته باشند»، بلکه غیر اقرباء هم می توانند مانع باشند، مثلاً شخصی متکفل همسایه یا رفیقش می باشد و امور آنها را به عهده دارد؛ یعنی از نظر عرف و واقع و تحقق خارجی، به امور آنها رسیدگی می کند و آنها نیز غیر از او، کسی را ندارند تا بتوانند امورات خود را به آن شخص بسپارند.

دقت کنید که دایره عائلیت و دایره مسئولیت نسبت به این مسئله، وسیع است! واقعاً اگر این شخص مریض، کسی را غیر از همین فرد مکلف ندارد، در اینجا استطاعت برای مکلف حاصل نمی شود. او باید بماند و ممرضیت فرد مریض را انجام دهد، البته در صورتی که فرد دیگری نتواند این کارها را بدل و عوض از او انجام دهد.

تخلیه سرب و آن اموری که به عنوان مقدمه موصله، لازمه تحقق وجودی تکلیف هستند نیز به همین کیفیت می باشند و از آنها به مقدمات وجودیه یا مقدمات عقلیه تعبیر می شود. البته مقدمات عقلیه جنبه اوسعی از مقدمات وجودیه دارد که شامل نفس تکلیف، بلوغ، عقل، صحت و امثال ذلک می شود؛ لذا بعضی ها مقدمات عقلیه را اعم از مقدمات وجودیه گرفته اند و بعضی ها حد فاصلی بین این دو قائل شده اند و از این نقطه نظر تفاوتی ندارند. بالأخره بحث راجع به مقدمه موصله است که یا در آن مقدمه، جهات خارجیه مثل تکلیف و عقل، دخیل هستند یا جهات خارجیه دخیل نیستند و لحاظ شخصیه است؛ مثل امور سماوی یا غیر سماوی که پیش می آید، به بیان دیگر، یا امور خارجیه ای است که خود شخص در آن دخالت دارد یا اموری است که به واسطه جوانب و اطراف پیش می آید و شخص در آن دخالتی ندارد. بستن و افتتاح حدود، تخلیه سرب و امنیت طرق، همه از مطالبی می باشند که در اینجا مطرح می شوند. همین طور مسائل دیگر و جهات دیگر مانند

احتمال خوف به طوری که در آن قضیه‌ای که امسال پیش آمد و احتمالی که در آنجا دادند،^۱ این هم از مطالبی بود که باید روی این قضیه بیشتر تأمل می‌شد و اینها چیزهایی است که باید اهل خبره راجع به آن نظر دهند و حالا آنها یا حکم به جواز یا حکم به منع خواهند داد.

طبعاً به حکم عقل و سیره عقلانی، **عند وجود الخطاب من المولی**، مکلف باید برای ترتیب مقدمات موصله، برای انجام تکلیف در خارج اقدام کند. این حکم عقل است و مکلف نمی‌تواند دست روی دست بگذارد و توقع داشته باشد تا آن تکلیف، خودبه‌خود در خارج تنجز و تحقق پیدا کند! - تنجز یعنی تحقق خارجی پیدا کند - این مسئله عقلاً محکوم و باطل است و سیره عقلانی هم در این مسئله بر خلاف این مطلب است. وقتی که مولا مطلبی را عرضه می‌دارد، شما در همه امور خارجی مشاهده می‌کنید که خود شخص، قیام به تهیه مقدمات می‌کند و آن مقدمات را برحسب فهم خودش، برای رسیدن به آن مسئله تنظیم می‌کند؛ مثلاً اگر نیاز به گرفتن پاسپورت باشد، به دنبال پاسپورت می‌رود؛ چون می‌داند گرفتن پاسپورت، یک ماه زمان لازم دارد؛ لذا این کار را به تأخیر نمی‌اندازد تا هفته آخر که آن حمله و کاروان می‌خواهد حرکت کند، به دنبال پاسپورت برود! در این صورت، دیگر فرصتی باقی نخواهد ماند و وقت فوت می‌شود و عقلاً او را بر این تفویت وقت، مذمت می‌کنند و او هم نمی‌تواند بگوید: «من نمی‌دانستم!» حتی بر این ندانستن «هَلَّا تَعَلَّمْتَ» می‌آید؛ چون در روایت داریم:

عن ابن زید قال: سمعت جعفر بن محمد عليه السلام وقد سُئِلَ عن قوله تعالى: ﴿فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾، فقال: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَ كُنْتَ عَالِماً؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ لَهُ: أَ فَلَا عَمِلْتَ بِمَا عِلِمْتَ وَ إِنْ قَالَ كُنْتُ جَاهِلًا، قَالَ لَهُ: أَ فَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ فَيُخَصَّمَهُ وَ ذَلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ.**^۲

عبارت «هَلَّا تَعَلَّمْتَ» به حکم عقل اشاره دارد.

تفاوت نگاه صرفاً اصولی با دیدگاه متکی بر تربیت و تزکیه در استنباط

مسائل اصولی و عقلی چیزهایی نیست که فقط اختصاص به برهه‌ای دون برهه و یک موقعیت، دون موقعیت داشته باشد. آنچه را که ما تابه‌حال در مبانی اصولی یاد گرفته‌ایم و به ما آموخته‌اند، این است که تا وقتی که حکم به دستتان نرسید، به حکم براءت، اباحه، «**رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ**»^۳ و امثال ذلک می‌توانید فرار کنید! در هر جا که می‌بینید، تکلیفی نیامده است و مقام اجمال و عدم بیان است، در آنجا براءت جاری کنید و مسئله

^۱ مصدر در حال بررسی.

^۲ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۷؛ امالی (للمفيد)، ص ۲۲۸.

^۳ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

«عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ؛ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا أُضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخُلُوةِ مَا لَمْ يَنْطَفُوا بِشَفَقَةٍ.»»

را رها کنید! ولی در مکتب تربیت و تزکیه، خلاف این مطلب را می‌گویند! می‌گویند: «باید خودت به دنبال حکم بروی!» نباید بگویی که مقام اجمال و تعارض و تناقض و تضاد در نصوص است، یا اینکه مقام اجمال و فقدان و ابهام نص است و از این مسائلی که مرحوم آخوند، اینها را به اقسام تسعة تقسیم کرده و فرموده است: «در همه اینها حکم برائت جاری می‌شود و باید از آنها رد شد.»^۱

این قسم بحث کردن و بیان مطلب، راجع به افرادی است که می‌خواهند از زیر بار تکلیف مولا شانه خالی کنند!

بله! در مقام اجمال نص، مکلف تقصیری ندارد و مطلب به او نرسیده است، پس باید برائت جاری کند، مثل سایر موارد [از فقدان و تعارض]. مثلاً اگر شک کند که لباسش نجس است و اگر ترتیب اثر دهد، تکلیف اضافه بر او مترتب شود، باید حکم طهارت جاری کند؛ یا مثل شبهات تکلیفیه که در همه آنها [مرحوم آخوند هم] مثل مرحوم شیخ، قائل به برائت در این موارد شده‌اند!

جریان احتیاط در بسیاری از موارد

ولی اگر در نظر رفقا باشد، در مقام احتیاط و در شبهات اجمالیة علم اجمالی، عرض کردیم که بسیاری از این موارد، مورد احتیاط است! نه مورد برائت! بنده در مقام تکلیف نمی‌تواند خود را مجزاً بداند، متأسفانه واقعاً انسان چه چیزهایی می‌شنود! اصلاً سرمان سوت می‌کشد! به‌طور کلی چگونه باید این مسائل را در نظر گرفت؟! شارع در مورد أعراض و دماء، قاعده کلی به‌دست ما داده است و می‌گوید: «الحدود تدرء بالشبهات»^۲ و این بیان شارع، دایره وسیعی دارد! این مسئله خیلی مهم است! به مجرد احتمال، باید نسبت به آن فرد، حفظ دماء شود و این مسئله مورد توجه قرار بگیرد، آن وقت ما کجا می‌توانیم خود را از زیر بار مسئولیت رها کنیم و به مجرد حکم برائت و سایر مواردی که همه بیان کردند، از زیر بار مسئولیت رها شویم؟!

عدم تسامح شارع در دماء و أعراض

شارع در مواردی مثل مسائل طهارات و نجاسات، قائل به تسامح شده و مشخص است، اما آیا شارع در مسائل دماء و فروج و اعراض و امثال ذلک قائل به تسامح است؟! خیر! بلکه شارع در آنجا اشد احتیاطات و تحقیقات و الزم موارد وقوف و توقفات را لحاظ کرده است! تا اینکه حکم مسلم باشد و هیچ نوع احتمالی از

^۱ کفایة الأصول، ج ۱، ص ۳۳۹:

... وَأَمَّا السُّنَّةُ: فَبِرَوَايَاتٍ مِنْهَا: حَدِيثُ الرَّفْعِ، حَيْثُ عُدَّ (مَا لَا يَعْلَمُونَ) مِنَ التَّسَعَةِ الْمَرْفُوعَةِ فِيهِ، فَالْإِلْزَامُ الْمَجْهُولُ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ، فَهُوَ مَرْفُوعٌ فَعَلًا وَ إِنْ كَانَ ثَابِتًا وَاقِعًا، فَلَا مُوَاخَذَةَ عَلَيْهِ قَطْعًا.

لَا يُقَالُ: لَيْسَتْ الْمُوَاخَذَةُ مِنَ الْآثَارِ الشَّرْعِيَّةِ، كِي تَرْتَفِعَ بَارْتِفَاعِ التَّكْلِيفِ الْمَجْهُولِ ظَاهِرًا، فَلَا دَلَالَةٌ لَهُ عَلَى ارْتِفَاعِهَا ...

^۲ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۷۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۴۷:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: **إِذْرَعُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ وَ لَا شَفَاعَةَ وَ لَا كَفَالَةَ وَ لَا يَمِينَ فِي حَدٍّ.**»

هر جهتی در جریان حکم و تحقق موضوع وجود نداشته باشد.

این کیفیت بیان حکم و مسئله در اجرای اصول عملیه، در ظرف فرار از تکلیف، جلوه می‌کند و اَلَّا چگونه انسان می‌تواند این مسئله را نادیده بگیرد؟! به این مسئله خیلی توجه کنید که بسیار مسئله دقیق و مهمی است! وقتی که نگرش ما نسبت به مبانی کلامی، نگرش عبد جاهل نسبت به مولا باشد، عبد جاهل، زنگی، زبان نفهم و بدون هیچ نوع ثقافه و تربیت که نسبت به مولا هیچ انگیزه، علم و معرفتی ندارد، اَلَّا اطاعت خَشَبانه، که اسمش را اطاعت حدیدیه، چُدنِی، چوبی و مسی و مِفرَغیه، که اگر مولا بگوید: «کاری را انجام بده»، می‌دهد و اگر بگوید: «انجام نده»، نمی‌دهد! حدید هم همین است، آن را کوک می‌کنند و راه می‌رود، دوباره آن را کوک می‌کنند، برمی‌گردد! کنترلش می‌کنند و به این طرف و آن طرف راه می‌رود! اگر مبنای ما به این نحو باشد، وقتی مولا به ما بگوید که عملی را انجام دهید، انجام می‌دهیم؛ درحالی که نمی‌دانیم حقیقت و مفهوم این عمل چیست و چه اثراتی بر ما می‌گذارد و چه مراتبی برای ما به بار می‌آورد، یا اینکه مولا این امر را از روی چه غرضی بیان کرده است. در تمام این موارد می‌گوییم: «به ما چه مربوط است؟!» وقتی که عبد در مقام اطاعت از مولا این مطلب را برداشت می‌کند که مولا گفته است: «عملی را انجام بده» و فقط می‌داند که بر انجام دادن این عمل، بهشتی مترتب است که کیفیت آن همین حورالعین است و بر ترک این عمل، عقاب و دوزخ مترتب است، اگر همین مقدار باشد، دیگر وقتی که خبر و حکم رسید و تکلیف منجز شد، در آنجا اقتضای تکلیف، اتیان مأمور به و تحقیق خارجی است؛ وقتی که تکلیف در مقام اجمال بود، حکم به برائت می‌شود، فقط همین!

اما اگر گفتیم: «عبد به مصداق آیه شریفه: ﴿مَا خَلَقْتُ آلَ جَنٍّ وَآلَ إِنْسٍ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي﴾^۱، باید به مقام ﴿إِلَّا لِيَعْبُدُونِي﴾ و به **إِلَّا لِيَعْرِفُون** برسد»، [آن وقت مطلب فرق می‌کند]. ما باید کلام سیدالشهدا علیه‌السلام را مدنظر قرار دهیم که فرمود: **«معرفة أهل كلِّ زمانٍ امامه الذي يجب عليهم طاعته»**^۲ کلام سیدالشهدا در این مقام، معرفت شناسنامه‌ای امام نیست؛ یزید بن معاویه و شمر هم امام حسین را می‌شناختند و می‌دانستند که پدر و مادر و جد او کیستند! این معرفت، بی‌ارزش و شناسنامه‌ای است که همه دارند!

لزوم توجه به جایگاه امام معصوم علیه‌السلام و اصحاب در فهم ادله و عرف

اینکه حضرت فرمودند: **«معرفة أهل كلِّ زمانٍ امامه»**؛ امام را بشناسند، یعنی امام را به نور و حقیقت ولایت و واسطیت آن، بین المبدأ و الخلق و تسلط، هیمنه و سیطره ولایت در همه شئون و امور عبد و تجلی

^۱ سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶. امام شناسی، ج ۸، ص ۴۸۱:

«من انس و جنّ را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.»

^۲ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۹۳. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۳۴:

«معرفت و شناخت اهل هر زمان امام خود را که واجب است از او اطاعت و پیروی نمایند.»

نور ذات در مجرای ولایت، بشناسند! عزیز من! مگر این کشک است؟! این معرفت کجا و آن کجا؟!

اینکه بعضی از بزرگان مانند مرحوم شیخ محمدعلی کاظمی می فرمودند: «عبد در مقام عبودیت فقط باید عبادت کند و کاری نداشته باشد به اینکه مولا کیست»^۱ این عبادت از قسم اوّل است که بیان کردیم؛ یعنی همان عبادت چدنی، چوبی، مفرغیه و مسی، و إلّا جناب آقای حاج محمدعلی! آیا آن عبادتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: «**لَمْ أَعْبُدْ رَبّاً لَمْ أَرَهُ**»^۲ همین است؟! جناب آقای کاظمی و کسانی که به دنبال او هستید و مسلک او را دارید و ترویج می کنید، آیا آن عبادتی که تیر از پای حضرت درآوردند و متوجه نشد، همین است؟! آیا آن عبادتی که موسی بن جعفر علیهما السلام، صبح سر به سجده می گذارد و ظهر سر از سجده برمی دارد،^۳ همین است؟! آیا شما هیچ وقت این کارها را انجام داده اید؟! آیا چون حضرت در زندان بی کار بود، به این نحو عبادت می کرد؟! آیا امام علیه السلام همین را می فهمد که شما می فهمید؟! اگر این طور بود که دیگر صبح تا ظهر، سجده نمی کرد! او چه حالی دارد که به این نحو سجده می کند؟! حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چه حالی داشت که ابودرداء می گوید: «می دیدم شب در نخلستان ها می افتاد!»^۴ این

^۱ به نقل از یکی از بزرگان فقه. جهت اطلاع بیشتر به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۱۱ و متن جلسات شرح حکمت متعالیه، ج ۲، ص ۱۴ رجوع شود.

^۲ الوافی، ج ۱۱، ص ۲۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۳۸. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۱۱:

«عبادت نکردم هیچ گاه خدایی را که ندیده بودم»

^۳ المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۹۷:

«يُنْسَبُ إِلَى مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ وَقَعَ فِي رِجْلِهِ نَصْلٌ فَلَمْ يُمَكِّنْ مِنْ إِخْرَاجِهِ؛ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: "أَخْرِجُوهُ فِي حَالِ صَلَاتِهِ، فَإِنَّهُ لَا يَحْسُ بِمَا يُجْرِي عَلَيْهِ". فَأُخْرِجَ وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَلَاتِهِ.» انوار الملکوت، ج ۱،

ص ۱۵۱، تعلیقه ۳:

«مطلبی را به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می دهند که: روزی در پایش تیری فرو رفت و قدرت بر بیرون آوردنش را نداشتند، پس حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: "در حال نماز تیر را از پای او درآورید، زیرا علی در حال نماز احساسی نسبت به بدن و جریانات اطراف خود ندارد!" پس تیر را در حال نماز بیرون آوردند.»

^۴ عیون الأخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۲۲۰:

قَالَ حَدَّثَنَا الثَّوْبَانِيُّ قَالَ: كَانَتْ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَضْعُ عَشْرَةِ سَنَةٍ كُلُّ يَوْمٍ سَجْدَةً بَعْدَ انْقِضَاضِ الشَّمْسِ إِلَى وَقْتِ الزَّوَالِ فَكَانَ هَارُونُ بْنُ رُيْمَا صَبَدَ سَطْحًا يُشْرِفُ مِنْهُ عَلَى الْحَبْسِ الَّذِي حُبِسَ فِيهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ يَرَى أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا فَقَالَ لِلرَّبِيعِ: يَا رَبِيعُ! مَا ذَاكَ الثَّوْبُ الَّذِي أَرَاهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ؟! فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَا ذَاكَ ثَوْبٌ وَإِنَّمَا هُوَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، لَهُ كُلُّ يَوْمٍ سَجْدَةً بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ إِلَى وَقْتِ الزَّوَالِ قَالَ الرَّبِيعُ: فَقَالَ لِي هَارُونُ: أَمَا إِنَّ هَذَا مِنْ رُهْبَانِ بَنِي هَاشِمٍ؟! قُلْتُ: فَمَا لَكَ قَدْ ضَيَّقْتَ عَلَيْهِ فِي الْحَبْسِ؟! قَالَ: هِيَاتُ! لَا بَدَّ مِنْ ذَلِكَ.

^۵ أمالی (للمصدق) ج ۱، ص ۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۱. تفسیر آیه نور، ص ۱۱۱:

«ابودرداء می گوید: دیدم علی را بعد از مناجات ها افتاد روی زمین، مانند چوب خشک! آدمم دیدم جان داده! فوراً آدمم به خانه حضرت زهرا در زدم، گفتم: چه نشسته اید؟! علی مُرد! گفت: چه؟! گفتم: بله! من در حائط بنی النّجّار بودم، مشغول نماز و

قضیه چه بوده است؟! حالا اینها ائمه هستند، اصلاً نسبت به ائمه علیهم السّلام صحبت نمی‌کنیم، بلکه راجع به اصحاب ائمه می‌گوییم؛ اگر حالات حبیب بن مظاهر را نمی‌دانید، بروید مطالعه کنید تا بفهمید او قبل از عاشورا - وقتی که در کوفه بود - چه کسی بوده است! بروید مطالعه کنید تا بفهمید مسلم بن عوسجه یا سلمان چه کسانی بوده‌اند! آیا سلمان که ده درجه ایمان را طی کرد،^۱ همین بود که شما می‌گویید: «وظیفه عبد فقط عبودیت است و نباید کاری به مولا داشته باشد»؟! حالا هر کسی می‌خواهد باشد! آیا مقداد و عمار این‌طور بودند تا اینکه به این مقام رسیدند که حضرت فرمودند: **«يَقُولُ فِيهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.»**^۲

عمار که حضرت راجع به او فرمودند: «او مثل پرده بین دو چشم من است»^۳، آیا معنای این کلام، این مقام از معرفت است؟! عبد فقط باید عبادت کند؟! تمام شد! چرا ما باید چشم خودمان را بر حقایق ببندیم؟! چرا مراتبی را که وجود خارجی دارند، انکار می‌کنیم؟! چرا باید این‌طور باشیم؟! واقعاً خیلی باعث تأسف است که مسائل و مبانی پایه‌ای ما باید طوری شکل بگیرد که آن بنایی که بر این مبانی گذاشته شود، این‌گونه باشد! چرا باید این‌طور باشد؟! چرا نباید مبانی ما، مبانی تربیتی و تزکیه باشد؟! چرا نباید اصول ما براساس تکلیف، تربیت، تزکیه و رسیدن به مقامات توحید پایه‌گذاری شود؟! چرا نباید از این دیدگاه، مبانی اصول پایه‌گذاری شود؟! باید به این مسائل رسید، این مسائل از پای منقل نیامده است! آقا جان! اینها چیزهایی است که همین ائمه علیهم السّلام فرمودند. مگر ائمه نفرمودند که **«سَلْمَانٌ بَحْرٌ لَا يَنْزَفُ»؟!؛**^۴ آیا این کلام را بنده گفته‌ام؟! خیر! این کلام از امام معصوم علیه السّلام است: **«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ آلِ هَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»**^۵.

عبادت و مناجات بود، تا نزدیک اذان صبح این حال برایش پیدا شد. گفت: علی نمرده، این کار هر شب علی است!

^۱ الخصال، ج ۲، ص ۴۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۵۰:

«عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْقَرِاطِيسِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلَامِ، يُصْعَدُ مِنْهُ مَرَقَاةٌ بَعْدَ مَرَقَاةٍ، فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْوَاحِدِ لَصَاحِبِ الْإِثْنَيْنِ: لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَاشِرِ، وَ لَا تَسْقُطُ مَنْ هُوَ ذُو نَوَكٍ فَيُسْقِطُكَ الَّذِي هُوَ فَوْقَكَ، فَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْكَ فَارْفَعْهُ إِلَيْكَ بِرَفْقٍ وَ لَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرْهُ، فَإِنَّهُ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ، وَ كَانَ الْمَقْدَادُ فِي الثَّامِنَةِ، وَ أَبُو ذَرٍّ فِي التَّاسِعَةِ، وَ سَلْمَانٌ فِي الْعَاشِرَةِ.»

^۲ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۵.

^۳ رجال کشی، ج ۱، ص ۳۰:

«رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ حَيْثُ كَانَ، عَمَّارٌ جَلْدَةٌ بَيْنَ عَيْنِي وَ أَنْفِي تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ.» انوار الملکوت، ج ۲، ص ۱۸۶، تعلیقه ۱: «عمار با حق است، و حق با عمار است هر جا که عمار بوده باشد.

عمار پوست نازک در میان چشم و بینی من است (که با پاره شدن آن پوست چشم نابینا می‌گردد) عمار را گروه ستمگر می‌کشند.»

^۴ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۴۸.

^۵ سوره نجم (۵۳) آیه ۳ و ۴. امام شناسی، ج ۲، ص ۲۵۳:

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم راجع به میثم فرمودند: «یا علی! خداوند مردی را رفیق تو می گرداند که تا روز قیامت، عالم به اسرار خواهد بود!»^۱ این کلامی است که پیغمبر راجع به میثم فرمودند. آیا میثم امام بود؟ یا از اصحاب امام بود؟! آیا حبیب بن مظاهر، محمد بن مسلم، کمیل، جابر بن یزید جعفی و سلمان امام بودند یا شیعه و اصحاب امام بودند؟!

چون بسیاری از مردم این طور هستند، ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲، پس ما هم باید پایه را براساس اوهام آنها بگذاریم؟! خیر! ما باید پایه را براساس حق بگذاریم. هر کسی می خواهد، بسم الله! این مسئله خیلی مهمی است که از آن غفلت شده است و باید به آن رسیدگی شود، اگر عبدی در مقام عبودیت به دنبال تزکیه خودش باشد، دیگر نمی گوید: «برائت جاری کن»، بلکه «هَلَّا تَعْلَمْتَ» را به جای اجرای برائت و امثال ذلک - در هزار موردی که نباید در آنها اصل برائت را جاری کرد - مطرح می کند! روایات باب احتیاط از نظر حجیت کمتر از روایات باب برائت و اباحه نیستند.

جایگاه ادله احتیاط و ضرورت احتیاط در مقام عبودیت

امام صادق علیه السلام روایت «قِفْ عِنْدَ الشُّبْهَةِ! فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبْهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ»^۳ را برای چه کسی و چه وقتی بیان فرمودند؟! برای حفظ دماء فرمودند: «قِفْ عِنْدَ الشُّبْهَةِ»، تا کسی بی جهت کشته نشود، بی جهت عرض و آبروی کسی ریخته نشود. این کلام امام صادق باید به عنوان اصل اصولی در امور اجتماعی ما مورد توجه قرار بگیرد! حالا اگر مسائل و مطالب را به نحو دیگری بیان می کنند، در حال و هوای خود است و حساب خودش را دارد، اما امام علیه السلام این طور صحبت نکرده است و مسئله را به این قسم بیان فرموده است! مطلب در اینجا زیاد است و اگر بخواهم موارد را نقل کنم واقعاً غیر از حسرت و تأسف، چیزی عاید ما نخواهد شد!

اگر عبد در مقام عبودیت به دنبال این قضیه باشد که این عملی را که مولا به او فرموده است: [«انجام بده»]، براساس یک مصلحت نفسیه، تقریب نفس، تجرید نفس و تلطیف نفس است، آیا دیگر برائت جاری

«و از روی هوای نفس تکلم نمی کند (و راجع به خلافت و وصایت ابن عمّ خود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از نزد خود چیزی نمی گوید)، تمام گفتار او وحیی است که از جانب حضرت ربّ العزّه به او وحی گردیده است.»

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۴۳ (با قدری اختلاف):

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ قَالَ: - أَلِيَّ أَنْ قَالَ: - قَدْ كَانَ أَطْلَعَهُ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عِلْمٍ كَثِيرٍ وَأَسْرَارٍ خَفِيَّةٍ مِنْ أَسْرَارِ الْوَصِيَّةِ - أَلِيَّ أَنْ قَالَ: - وَ حَجَّ فِي السَّنَةِ الَّتِي قُبِلَ فِيهَا فَدَخَلَ عَلَيَّ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالَتْ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: عِرَاقِيٌّ؟ فَاسْتَنْسَبَنِي فَذَكَرَ لَهَا أَنَّهُ مَوْلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ: أَنْتَ هَيْثُمْ قَالَ: بَلْ أَنَا مِثْمٌ! فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَرُبَّمَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُوصِي بِكَ عَلِيًّا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ.»

^۲ سوره نحل (۱۶) آیه ۷۵.

^۳ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۰۱؛ محاسن، ج ۲، ص ۳۴۹.

می‌کند؟! آیا می‌گوید که به من چه مربوط است؟! آیا مقام اجمال و تناقض و تعارض و امثال ذلک را مطرح می‌کند؟! یا اینکه در به در به دنبال تکلیف می‌گردد؟! در به در کتاب‌ها را می‌گردد که چه کار کند؟! نمی‌گوید: «برائت جاری کنم، نمی‌دانم، اجمال است، تکلیف نیامده است، شبهات تکلیفیه است و در شبهات تکلیفیه هم باید برائت جاری کرد!»

این شبهات تکلیفیه در کجا و در چه موقع [باید لحاظ شود؟!] ما باید ملاحظه کنیم، وقتی که مولا حکمی را القاء می‌کند، عقل به «هَلَّا تَعْلَمْتَ» تمسک می‌کند و می‌گوید: «باید حدود حکم را پیدا کنی، نباید دست روی دست بگذاری و بخوابی، بلکه باید تحقیق و تفحص کنی تا حدود و مقدمات مطلبی را که مولا فرموده است، پیدا کنی و بفهمی که کیفیت تحقیق و تکوین خارجیّه آن، به چه نحو است. وقتی که همه را پیدا کردی و به یک موضوع رسیدی، آن وقت باید به میزان و وسع و به میزان سعه فحوص، به آن عمل کنی! در آنجایی هم که شک می‌کنی، باید احتیاط کنی و هر دو عمل را انجام دهی!»

البته توجه داشته باشید که این کار، احتیاط از باب وسواس نیست که خیلی‌ها به آن مبتلا هستند و کار بسیار اشتباهی است. این احتیاط، از این باب است که تکلیف باید انجام بگیرد! همان‌طور که حضرت عالی موقع دارو خوردن برای سردرد و روده‌درد، احتیاط می‌کنی و دو تا دارو را با هم می‌خوری و دیگر نمی‌گویی که چون مقام تخیر است، پس یکی را می‌خورم و در دیگری برائت جاری می‌کنم! اما موقع نماز که شد می‌گویی: «یکی را می‌خوانم، کافی است!» در دیگری برائت جاری می‌کنی و من باب مثال می‌گویی: «إن شاء الله روبه‌قبله است!»

این طرز فکر و مبنای اوّل است که می‌گوید: «یکی را خواندی، رها کن! بالأخره یا این طرف هستی یا آن طرف!» اما طرز فکر دوم می‌گوید: «چون باید از این نماز اثری مترتب شود؛ لذا باید بعد از تحقیقات و فحوص، دو بار، سه بار، چهار بار، ده بار و یا بیست بار نماز بخوانی - حالا اینها چیزهایی است که من اضافه می‌کنم! - و باید به آن مرتبه‌ای بررسی که احساس کنی حالا دیگر مولا از تو راضی شد و رضایت را به او تحمیل نکردی!»

چون یک وقت ما رضایت را به او تحمیل می‌کنیم؛ مثلاً می‌گوییم: «مطلب را که نگفتی و من هم که نمی‌دانم قبله کدام طرف است، علامت هم که ندارد، پس بخوان و برو!» نه، این نشد! یک وقت هم می‌خواهی رضایت او را به دست بیاوری و آن چیزی را که مولا به تو گفته است انجام دهی؛ - البته موارد فرق می‌کند، شرع در بعضی از موارد قائل به تسامح است و در بعضی از موارد قائل به تسامح نیست - لذا باید در آن موارد تحقیق و فحوص کنی، رضایت را به دست بیاوری؛ مثل مواردی که انسان در مسائل اجتماعی و امثال ذلک مشاهده می‌کند، من باب مثال می‌خواهد بین دو نفر قضاوت کند، یک نفر شروع به گریه کردن می‌کند، آدم دلش

می سوزد، اما باید صبر کند تا دیگری هم بیاید و حرفش را بیان کند، دوباره به این هم نباید اکتفا کرد، باید برود عمه، پدر، مادر و همسایه او را ببیند و از آنها سؤال کند، تحقیق کند؛ من حیث المجموع وقتی که همه را دید و اطمینانی نسبت به موضوع برایش پیدا شد، آن موقع باید حکم کند. این حکم عقل است و سیره عقلانیه همین است!

نتیجه مطالب نسبت به اسقاط عمدی مقدمات تکلیف

به همین دلیل، وقتی که مولا حکم به وجوب حج یا وجوب صوم یا صلاة می کند، آیا من می توانم عملاً کاری انجام دهم که فردا نتوانم روزه بگیرم و اختیاراً روزه را از خود سلب کنم؟! مثلاً امروز که قاعدتاً باید شش ساعت کار کنم، چهار ساعت دیگر هم به آن اضافه می کنم و مجموعاً ده ساعت کار می کنم، درحالی که قطعاً می دانم این چهار ساعت کار، روی اعصابم اثر می گذارد، سردرد خواهم گرفت، مریض می شوم و فردا از روزه گرفتن ماه رمضان محروم می شوم! آیا این چهار ساعت کار کردن - گرچه موجب درآمد بیشتر می شود - جایز است؟! جایز نیست! بنده نظر مجتهدین و فقها را نمی دانم. چون این چهار ساعت کار کردن موجب می شود تا تکلیفی را که شارع مرا به حسب جری عادت، به آن امر کرده است، انجام نشود.

نمی توانم بگویم که هنوز تکلیف نیامده است؛ چون از اوّل ماه رمضان یک تکلیف کلی می آید که هر فرد از ایام شهر به عنوان وجوب استقلالی من ناحیه و به عنوان وجوب ارتباطی من ناحیه آخری، برای خودش حکم دارد. وقتی که شارع می گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛ یعنی باید این سی روز را روزه بگیری! نه اینکه **كتب عليكم صيام أوّل يوم من شهر رمضان!** شب که می شود، **كتب عليكم صيام اليوم الثانی من شهر رمضان!** این طور نیست؛ بلکه از اوّل امر آمده است: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ که با **كتب عليكم صيام اليوم الأوّل**، زمین تا آسمان تفاوت دارد! **كتب عليكم يوم الأوّل**؛ یعنی صوم یوم ثانی، هیچ ارتباطی به تو ندارد! صبر کن تا شب - شب هم تا یک دقیقه مانده به اذان صبح - وقت داری و هیچ تکلیفی هم نداری! هر کاری دلت می خواهد انجام بده! هر شیطنتی که به نظرت می رسد انجام بده! یک دفعه یک دقیقه مانده به اذان صبح، حضرت جبرئیل می گوید: «**كتب عليك صوم يوم الثانی!**» این یک مسئله است؛ یک مسئله هم این است که روز آخر شعبان که می شود، باید یک ماه روزه بگیری، اما این یک ماه، **دفعه واحدة محقق نمی شود؛ کل يوم له تکلیف خاص بالنسبة له!** ولی من حیث المجموع یک واجب ارتباطی - نه استقلالی - در اینجا وجود دارد؛ با توجه به این مطلب، آیا شما قبل از ماه رمضان می توانید کاری انجام دهید تا مثلاً از روز پانزدهم ماه رمضان به بعد، یک دفعه مریض شوید؟!

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳.

نمی توانید!

اللهم صلّ على محمد و آل محمد